

بازخوانی نقد معرفت‌شناسی کانت از دیدگاه استاد مطهری

مسعود امید*

چکیده

استاد مطهری از میان فلاسفه غربی اهتمام ویژه‌ای به ایمانوئل کانت، فیلسوف بزرگ و تأثیرگذار آلمانی، مبذول داشته است. این مقاله درصدد است تا با بازخوانی آراء و نظریات ایشان این اهتمام را در زمینه کانت‌شناسی، در قالبی نظام‌مند نشان دهد. یعنی، دشواری‌های معرفت‌شناسی کانت را براساس اصل موضوع باور کانت به ادراکات فطری و با تکیه بر سه محور اصلی معرفت‌شناسی مطرح در اصول فلسفه و روش رئالیسم (ایده‌الیسم شکاکیت،

نسبیت و سوپراکتیویسم) مطرح سازد: انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. راه حصول علم،

۲. حدود علم،

۳. ارزش علم.

کلیدواژه‌ها: نقد معرفت‌شناسی کانت، نقد نظام‌مند مطهری و نقد در حوزه حصول، حدود و ارزش علم.

*. استادیار و عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز.

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴م) از جمله فیلسوفان بزرگ و تأثیرگذار غرب است که توجه بسیاری از فلسفی‌اندیشان را به خود جلب کرده است. از همان زمان پیدایش و مطرح شدن، درباره فلسفه کانت تفسیرها و فهم‌های متفاوتی طرح شده است. امروزه نیز تفاوت در فهم و تفسیر کانت امری بس آشکار است. به نظر می‌رسد که حداقل می‌توان بخشی از تفاوت‌ها در خوانش‌های کانت را براساس محوریت دادن یا ندادن به فطرت‌گرایی در تفسیرها نسبت داد. بر این اساس، می‌توان اقسام کانت‌پژوهی را به دو دسته طبقه‌بندی کرد:

الف- تفسیرهایی که معتقد به فطرت‌گرایی (innatism) در نزد کانت هستند.

ب- تفسیرهایی که به فطرت‌ناگرایی (non-innatism) در دیدگاه کانت باور دارند.

در سال‌های اخیر که جریان توجه به کانت در کشور ما به طور محسوسی رشد داشته است این دوگانگی در تفسیر را می‌توان تاحدی ملاحظه نمود. برای نمونه اثر «مابعدالطبیعه چگونه ممکن است» (قوام صفری، مهدی، تهران، پژوهشگاه، ۸۶، فصل اول) براساس فطری‌گرایی کانت تالیف شده است و در دسته تفسیرهای نخستین جای می‌گیرد. و اثر «علیت از نظر کانت» (بخشایش، رضا، قم، بوستان کتاب، ۸۷، صص ۱۹۴-۱۹۰/۲۶۴-۲۶۲) بر مبنای فطرت‌ناگرایی کانت تهیه شده است و در گروه تفسیرهای دومین قرار دارد.

نخستین تفسیرهایی که از کانت در دسترس اندیشمندان کشور ما قرار می‌گیرد بر فطرت‌گرایی وی تصریح دارند (سیر حکمت در اروپا، ج ۲، صص ۲۳۴، ۲۲۶) و از این رو افق خاصی را پیش روی محققان می‌گشایند.

از طرف دیگر نخستین گفتگوی جدی و مواجهه فلسفی با کانت که از منظر و موضع فلسفه اسلامی صورت می‌گیرد و خود را در قالب کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» نشان می‌دهد، بر اساس محوریت دادن به حقایق فطری یا فطرت‌گرایی کانت شکل می‌گیرد. در این کتاب برای اولین بار در زبان فارسی سعی شده است تا فطرت‌گرایی کانت در سه حوزه راه حصول، حدود و ارزش علم مورد بررسی و نقد قرار گیرد. همان‌گونه که از آثار مرتضی مطهری آشکار است ایشان علاقه و اهتمام قابل توجهی برای ارتباط با فلسفه غرب داشته‌اند. این اهتمام در آثار و مکتوبات متعدد، بطور کلی در قالب بیان آرا و آنگاه نقد و بررسی دیدگاهها صورت می‌پذیرفت.

تحقیقی که درپیش روداریم بدنبال آن است تااز طریق بازخوانی آرا و نظرات و دیدگاه‌های مطهری، با رویکردی نظامند، کانت‌شناسی ایشان را در حوزه نقد و بررسی مبانی معرفت‌شناسی کانت پی‌جویی نماید. برای رسیدن به این هدف، از آنجا که تفسیر مطهری در گروه تفاسیر فطرت‌گرا قرار دارد، نخست به اصل موضوعه کانت‌شناسی مطهری یعنی باور کانت به ادراکات فطری از دیدگاه وی اشاره می‌شود و آنگاه لوازم این ادعادر سه حوزه راه حصول، حدود و ارزش علم (ایدآلیسم، شکاکیت، نسبیّت و سوپژکتیویسم) مطرح می‌گردد.

ویژگی های فطری گرایی کانت

تعابیری که مطهری در مورد توصیف باور کانت به ادراکات فطری مطرح ساخته است از این قرار است: «ادراکات و تصوراتی که خاصیت ذاتی عقل است و هیچ گونه استنادی به غیر عقل ندارد». (مطهری، ۱۳۸۳: ۲۶۲) «از کسانی که علیت و معلولیت را جزو معقولات فطری می‌دانند و بیانات خاصی در این مورد دارد، کانت است. وی علیت و معلولیت را یکی از معقولات دوازده گانه خویش که همه به عقیده او اموری عقلی و فطری هستند، می‌داند». (همان: ۳۰۱-۳۰۰) «به عقیده کانت مفهوم زمان و مکان و آنچه منشعب از این دو مفهوم است از قبیل تصورات ماقبل حسی و احساس است. وی جمیع مفاهیم ریاضی را فطری و ماقبل حس می‌داند». (همان: ۲۵۲) جزو ساختمان ذاتی ذهن هستند. (همان، ۱۴۰۶: ۷۳) ذهن بطور پیش ساخته از خود دارد. (همان: ۸۵)

«اینها [مقولات] چیزهایی است که همیشه همراه ذهن است. یعنی ساختمان خود عقل همین است. از وقتی که انسان آفریده شده است با عقل انسان همراه بوده است». (همان، ۱۴۰۴: ۳۲۹) «او معتقد است به یک سلسله معلومات قبلی و غیر حاصل از تجربه و حواس، یعنی معلوماتی که به عقیده او لازمه ساختمان ذهن است»، «معلوماتی که مستقیماً ناشی از عقل است و قوه عاقله بدون آنکه به حواس پنجگانه یا چیز دیگر احتیاج داشته باشد، بر حسب طبع خود واجد آنهاست». (همان، ۱۳۶۹: ۴۹ و ۱۳۸۳: ۸۲)

کانت‌شناسی بر محور ادراکات فطری

محور و پایه کانت‌شناسی مطهری همانا ادراکات فطری کانت است. از نظر مطهری می‌توان کانت پژوهی را در سه

بخش «راه حصول علم، حدود علم و ارزش معلومات» شکل داد و به انجام رساند. (همان، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۸۷) اما نکته مهم و کلیدی این است که در هر سه مقام نقش تعیین کننده و پایه از آن نظریه ادراکات فطری کانت است. این نظریه دیدگاههای کانت را در هر سه زمینه بطور کامل تحت تأثیر قرار می دهد و با آنها ارتباط انداموار (ارگانیک) و وثیقی دارد: از نظر کانت:

اولاً ذهن از سرمایه های ذاتی و پیش داشته برخوردار است (راه حصول علم). ثانیاً ماهیت و محتوای خاص و فقر این مقولات و سرمایه های فطری یعنی ترکیب انحصاری آنها با پدیدارها و عدم غنا و کمال آنها، تعیین کننده محدودیت شعاع و برد شناخت انسان است (حدود علم).

ثالثاً به سبب دخالت و تقوم این امور فطری در مورد شناخت، واقع نمایی شناخت تحت تأثیر قرار می گیرد (ارزش علم). (همان: ۱۹۲، ۲۵۷-۱۸۸)

رابطه مبحث ادراکات فطری با معرفت شناسی

از نظر مطهری معرفت شناسی از سه بخش مهم «راه حصول علم»، «حدود علم» و «ارزش علم» تشکیل شده است. در عین حال که در گام نخست و در نظر اول مساله ادراکات فطری مساله ای مربوط به بخش اول از مباحث معرفت شناسی می شود اما با تامل فزونتر، همان گونه که در مورد کانت اشاره شد، دامنه آن به بخش دوم و سوم نیز سرایت می کند و از این رو هر سه بخش معرفت شناسی را تحت تأثیر قرار می دهد. مساله ادراکات فطری با مباحثی چون شکاکیت، نسبییت، ایده آلیسم و سوپزکتیویسم (تصرف و دخالت فاعل شناسا در امر ادراک) ارتباط دارد. (همان: ۱۹۲-۱۸۸، ۲۱۲-۲۱۰) همانگونه که در ادامه در مورد کانت شاهد آن خواهیم بود.

دشواری های کانت در معرفت شناسی

مطهری براساس تاکید و محوریت دادن به مؤلفه هایی چون «فقدان منشا انتزاع»، «بالفعل بودن»، «تأثیر حداکثری» و «دخالت و تأثیر یکجانبه» در مورد ادراکات فطری یا مقولات کانتی، به نقد معرفت شناسی وی پرداخته و دشواری ها و بن بست های آنرا نشان داده است. این دشواری ها و بن بست ها و نقدها در سه بخش راه حصول علم، حدود علم و ارزش علم مطرح شده است:

۱- دشواری‌ها در مقام راه حصول علم

به دلایل زیر نظریه فطرت گروهی کانت را نمی‌توان پذیرفت:
الف- از آنجا که نفس واقعیتی کاملاً بسیط است یا بالفرض از ترکیب اندکی بهره‌مند است، ممکن نیست که معلومات بالفعل بسیاری که نفس دارای آنهاست، از طریق ذات و فطرت نفس حاصل شود و منشا ذاتی نفسانی داشته باشد. خلاصه استدلال از این قرار است:

الف- ۱- استدلال براساس اصل موضوعه بساطت نفس:

- معلومات کثیر بالفعل نفس همان معلومات کثیر بالفعل نفسانی‌اند.

- هیچ معلول کثیر بالفعل نفسانی، از ذات نفس بسیط صادر نمی‌شود.

نتیجه: معلومات کثیر بالفعل نفس از ذات نفس بسیط صادر نمی‌شود.

الف- ۲- استدلال براساس اصل موضوعه ترکیب حدافلی نفس و امکان منشایت برای برخی از معلومات:

- اگر این همه معلومات کثیر بالفعل ناشی از ذات و فطرت نفس باشد آنگاه لازم می‌آورد که نفس دارای جهات ترکیبی بسیاری باشد.

- اما جهات ترکیبی نفس بسیار نیست (اندک است).

نتیجه: معلومات کثیر بالفعل، ناشی از نفس نیست.

مطهری چنین می‌نویسد: «صدرالمتألهین از راه بساطت نفس برهان اقامه می‌کند که فعالیت ادراکی نفس از راه حواس آغاز می‌شود و هر یک از معلومات و معقولات یا مستقیماً از راه حس به دست آمده است و یا آنکه جمع ادراکات حسی، ذهن را برای حصول آن معلوم مستعد کرده‌است و نفس از ناحیه ذات خود (بالفطره) نمی‌تواند ادراکی از اشیا خارجی داشته باشد و آنها را تعقل کند. وی در مباحث عقل و معقول اسفار فصلی تحت عنوان: در اینکه نفس با اینکه بسیط است چگونه بر این همه تعقلات بسیار قادر است، منعقد کرده و خلاصه آن فصل این است: «کثرت معقولات به طور کلی یا به واسطه کثرت علل ایجادکننده است و یا به واسطه کثرت محل‌های قبول‌کننده و یا به واسطه کثرت آلات و یا به واسطه ترتب طولی و علت و معلولی که بین خود معقولات است. در مورد نفس و معلومات وی ممکن نیست که این تکثر از ذات نفس سرچشمه بگیرد زیرا نفس بسیط است و از بسیط ممکن نیست متکثرات صادر شود و بر فرض ترکیب، جهات ترکیبی نفس وافی نیست به این همه تعقلات

کثیره. و همچنین ممکن نیست که این تکرر مستند به جهات متکثره قابل باشد زیرا در مورد معلومات، قابل نیز خود نفس است [و نفس بسیط است]. و همچنین ممکن نیست تکرر معلومات را از راه ترتب طولی معلومات توجیه کرد زیرا می‌دانیم بسیاری از معلومات است که رابطه طولی یعنی علیت و معلولیت بین آنها نیست، مثلاً نه می‌توان گفت که تصور سفیدی تولیدکننده تصور سیاهی است و نه می‌توان گفت تصور سیاهی تولیدکننده تصور سفیدی است. پس از هیچیک از این سه راه نمی‌توان تکرر معلومات را توجیه کرد. تنها راه صحیح توجیه تکرر معلومات، کثرت آلات حسیه است». (همان: ۲۷۰-۲۶۹)

ب- به دلیل آنکه کشف قوه سازنده ادراکات و تصوراتی که معروف به ادراکات فطری است، ممکن شده است و مشخص و ثابت شده است که این نوع ادراکات ناشی از نوعی خاص از انتزاع هستند، پس لزومی ندارد تا به فطری بودن آنها باور داشته باشیم: «قوه مدرکه انسان یک فعالیت دیگر نیز انجام می‌دهد که ما او را نوعی خاص از انتزاع می‌نامیم و در این مقاله تحت عنوان اعتبار نام برده می‌شود، و همین اعتبار یا انتزاع است که بدیهیات اولیه تصویری منطبق و غالب مفاهیم عامه فلسفه را برای ذهن بشر به وجود آورده است». (همان: ۲۵۳)

ج- خلط اعتبار و حقیقت در مقام درک ماهیت ذهن: کسی که به ادراکات فطری معتقد است ذهن را از سنخ حقایقی در عرض ذهنیات می‌داند و برای آن واقعیتی مستقل در نظر می‌گیرد، در حالی که تحلیل مفهوم ذهن نشان می‌دهد که ذهن یک مفهوم اعتباری است مانند لشکر و جنگل. همانطور که ما در مفهوم لشکر و جنگل جز مجموعه‌ای از افراد یا توده‌ای از درختان چیزی با عنوان لشکر و جنگل نداریم، در مورد ذهن هم چیزی جز ذهنیات و تصورات بالفعل در کار نیست: «نفس در ابتدای تکون و حدوث، هیچ چیزی را با علم حصولی نمی‌داند و از هیچ چیزی تصویری در ذهن خود ندارد حتی از خودش و حالات نفسانی خودش، بلکه اساساً در ابتدا فاقد ذهن است زیرا عالم ذهن جز عالم صور اشیا پیش نفس چیزی نیست و چون در ابتدا صورتی از هیچ چیزی پیش خود ندارد پس ذهن ندارد پس انسان در ابتدا فاقد ذهن است، بعد به تدریج صور ذهنیه برایش تهیه می‌شود و تصوراتی از اشیا و تصویری از خود و تصوراتی از حالات نفسانی خود برایش حاصل می‌شود و تشکیل ذهن می‌دهد». (همان: ۲۷۳، ۵۸)

«ذهن در ابتدا از هیچ چیزی هیچ گونه تصویری ندارد و مانند لوح سفیدی است که فقط

استعداد پذیرفتن نقش را دارد، بلکه به بیانی نفس در ابتدای تکون فاقد ذهن است. علیهذا تصورات فطری و ذاتی که بسیاری از فلاسفه جدید اروپا قائل شده‌اند، قبول نیست». (همان: ۲۶۹-۲۶۸) ذهن بطور فی نفسه دارای ساختمان ذاتی نیست. (همان، ۱۴۰۶: ۷۳) «تنها خاصیت او [ذهن] شناختن است و شناختن یعنی اینکه صورتی از واقعیتی در نزد خود داشته باشد». (همان: ۹۰) «نه اینکه ما یک ذهن داریم علاوه بر این ذهنیات». (همان، ۱۴۰۷: ۲۸۷)

۲- دشواری در مقام حدود علم

از نظر کانت حدود علم از جهت علم النفسی، وابسته به مواد و عناصر اولیه تشکیل دهنده علم است. شناخت انسان محصول ترکیب پدیدارها و مقولات است و از آنجا که بخشی ناگزیر از مواد شناخت، محسوسات است بنابراین امکان شناسایی و حل مسایل عقلی محض و متافیزیکی وجود ندارد. اما در پاسخ باید گفت که ما می‌توانیم معلوماتی را نه بطور مستقیم از طریق حواس، بلکه با تکیه بر زمینه‌ها و منشاهای واقعی و معتبر بدست آوریم، به گونه‌ای که صلاحیت اطلاق بر مباحث متافیزیکی و کاربرد در مورد آنها را داشته باشند، و از این طریق حدود علم نه به مرزهای طبیعت، بلکه به ماورای آن گسترش پیدا خواهد کرد: «منکرین اعتبار فلسفه تعقلی محض که بارزترین مصداق آن فلسفه اولی و متفرعات آن است از راه علم النفسی یعنی از راه اینکه مواد و عناصر اولیه ذهنی بشر منحصر است به صور حسیه، و عقل کاری جز تصرف در آن صور حسیه نمی‌تواند انجام دهد [استدلال می‌کنند که] مسایل فلسفه تعقلی از حدود حس و احساس بیرون است. ولی در خلال بیان کیفیت حصول تکثر در ادراکات، گفتگوی مفاهیم متافیزیکی به میان خواهد آمد و معلوم خواهد شد که این مفاهیم از جنبه علم النفسی معتبرند و با آنکه مستقیماً از راه حواس وارد ذهن نشده‌اند، منشا صحیح و معتبر دارند». (همان، ۱۳۸۳: ۲۵۸)

به بیان دیگر چون ذهن از مفاهیمی برخوردار است که اولاً اکتسابی است، ثانیاً مستقیماً از حس نیست و ثالثاً از منشا معتبر و صحیحی اخذ شده‌اند، می‌توانند حدود تعریف شده توسط کانت برای شناخت را ابطال کنند. چراکه نه در شکل‌گیری و حصول چنین مفاهیمی، حسیات، عیناً و بطور مستقیم نقش دارند و نه از منشا پنداری و نامعتبری برخوردارند. مفاهیم عقلی و متافیزیکی که در فرایند اکتساب و حصول دستگاه ادراکی

حاصل شده‌اند چنان میوه‌های فربه و مفاهیم غنی‌ای هستند که می‌توانند ذهن را به ماورای مرزهای طبیعت و به دامن مباحث تعقلی محض ببرند.

۳- دشواری‌ها در مقام ارزش علم

الف- ایده‌آلیسم (Idealism)

این اصطلاح در دو مقام بکار می‌رود: وجودشناسی و معرفت‌شناسی. ایده‌آلیسم وجود شناختی مربوط به انکار عالم خارج یا اصل واقعیت است و ایده‌آلیسم معرفت شناختی مربوط به سلب هر نوع علم مطابق با عالم خارج و واقعیات می‌باشد، در این حالت علم هیچ گونه واقع‌نمایی نسبت به عالم خارج ندارد. براساس دیدگاه‌های مطهری، کانت به هر دو بن‌بست و دشواری گرفتار شده است، اما این گرفتاری دوگانه ناشی از معرفت‌شناسی خاص اوست. توضیح اینکه در مورد ایده‌آلیسم وجود شناختی باید گفت که کانت با ذهنی محض دانستن اصولی چند مانند علیت و ... اساساً امکان اذعان به وجود واقعیت عالم خارج را از خود سلب کرده است: «او معانی فلسفی را برد به عالم ذهن و خارج را از اینها عاری کرد، در خارج نه عیلتی است نه معلولیتی، نه ضرورتی نه امکانی، هیچیک از اینها نیست. بعد به اشکال برخورد که پس تو اصلاً از کجا می‌گویی که خارج وجود دارد. اگر علیت ساخته ذهن است از کجا می‌گویی که خارجی وجود دارد؟». (همان، ۱۴۰۶: ۷۳)

«راستی اگر کسی علیت و معلولیت را ساخته ذهن بداند و ترتب معلول را بر علت در عالم واقع واجب نداند، وجهی ندارد که به وجود عالم خارج از ذهن که منشا تأثیرات حسی است، قائل شود». (همان، ۱۳۸۳: ۱۹۱).

از طرف دیگر کانت دچار ایده‌آلیسم معرفت شناختی نیز هست. از نظر مطهری اساساً «نظام فکری کانت، رابطه ذهن با خارج را قطع می‌کند. به بیان دیگر بر مبنای این فلسفه نمی‌توان عالم را آن گونه که هست شناسایی کرد و این طرز تفکر، سر از ایده‌آلیسم درمی‌آورد، نه رئالیسم». (نصری، ۱۳۸۲: ۱۹۱)

عواملی که سبب قرار گرفتن کانت در حوزه ایده‌آلیسم معرفت شناختی است، از این قبیل است:

۱- مفاهیم فلسفی جزء مفاهیم انتزاعی هستند و «امور انتزاعی صدقشان به صدق منشا انتزاعشان است» (همان، ۱۴۰۴: ۳۳۲) پس مفاهیم فلسفی اموری واقعی و عینی هستند. اما

«حرف کانت و امثال کانت این است که ذهن قسمتی از سرمایه‌های فکری [مقولات] را ابتدا به ساکن، از خود می‌آفریند» (همان) و از این رو هیچ منشا انتزاع واقعی و عینی در کار نیست. پس مفاهیمی هستند که هیچ ما به از و منشایی در خارج ندارند.

۲- ادراکات فطری و معقولات کانت ساخته ذهن هستند.

اگر صرف ساخته ذهن بودن معتبر باشد پس باید هر امر موهوم ساخته ذهن را معتبر دانست. بزرگترین مشکل کانت این است که نمی‌تواند ارزش عینی مقولات را اثبات کند. مجموعه مقولات مانند شبکه تار عنکبوت هستند که صرفاً توسط خود او ساخته شده است: «هرچه از این راه [حس] نیست، ساخته خود ذهن است، وقتی ساخته خود ذهن باشد پس چه اعتباری می‌تواند داشته باشد؟ خوب، اگر اینطور باشد پس هر موهومی را که ذهن اختراع کند ما باید برایش اعتبار قائل باشیم. آن وقت اینجاست که مساله به یک بن‌بست نسبتاً مهمی می‌رسد ... بن‌بست این است که پیش ساخته ذهن چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ از کجا می‌شود برایش اعتبار قائل شد؟ یک پیش ساخته‌ای که چه عالم خارجی باشد و چه نباشد، ذهن آن پیش ساخته‌ها را برای خودش دارد، مثل عنکبوتی که از لعاب خودش چیزی را بطور صددرصد ساخته است، این چه ارزش و اعتباری می‌تواند داشته باشد؟» (همان، ۱۴۰۶: ۸۶-۸۴)

۳- شناخت از نظر کانت محصول ترکیب امور ذهنی و امور عینی است. ولی اگر چنین چیزی در امر شناخت رخ دهد سبب عدم واقع نمایی در آن شده و میان ذهن و عین گسست حاصل می‌گردد و از هم بیگانه خواهند شد. مطهری در مورد ترکیبی بودن شناخت از نظر کانت چنین می‌نویسد: «کانت می‌گوید حواس تنها مواد وجدانیات و معلومات را به ذهن می‌دهند و ذهن از خود مایه به آنها می‌دهد و به آنها صورت می‌بخشد تا قابل ادراک شدن می‌شوند. می‌گوید انسان هر چیزی که تصور می‌کند در ظرف زمان و مکان تصویر می‌کند و برای وی ممکن نیست چیزی از امور عالم را در غیر این دو ظرف ادراک کند، ولی زمان و مکان وجود خارجی ندارند بلکه دو کیفیت ذاتی ذهن هستند و صورت‌هایی هستند که ذهن به محسوسات خود می‌دهد و اگر این مایه را ذهن از خود نمی‌افزود جز یک عده تاثیرات پراکنده متفرق غیر مرتبط چیزی وارد ذهن نمی‌گشت یعنی تصور چیزی برای ذهن دست نمی‌داد، مثلاً ما از خورشید یک تصور واضح داریم و حال آنکه آنچه به

وسیله تأثیرات حسی وارد ذهن شده گرمی و روشنایی و رنگ بوده و اگر ذهن روی خاصیت مخصوص خود برای اینها جایگاه مکانی تعیین نمی‌کرد و به این وسیله اینها را به یکدیگر مرتبط نمی‌ساخت هرگز تصویری از خورشید برایش دست نمی‌داد... و خلاصه آنکه جز یک عده آثار متغیر و جزئی و متفرق و پراکنده که به وسیله حواس وارد ذهن می‌شوند آنچه ما درباره جهان خارج ادراک می‌کنیم به وسیله یک عده معلومات و مفاهیم و قوانینی است که ذهن ما از خود ساخته است و ما را مجبور می‌کند که جهان را با این اشکال و صور و تحت این قواعد و قوانین ادراک کنیم». (همان، ۱۳۸۳: ۱۹۰-۱۸۹)

با این مبنا «اولین مشکلی که برای این نظریه پیش می‌آید این است که چگونه از ضمیمه شدن پیش ساخته‌های ذهنی با آنچه که از خارج آمده است شناخت حاصل می‌شود. اگر ما شناخت را عبارت از انعکاس مستقیم خارج در ذهن بگیریم، خوب، مساله شناخت هم دیگر یک مساله بسیار واضح و روشنی است: شناختن یعنی انعکاس بیرون در درون، آنچه که در درون است تصویر مستقیم بیرون است. ولی آن کسی که می‌گوید نیمی از شناخت - و تازه آن هم نیم کمترش - تصویر بیرون است و نیم دیگرش را ذهن از خودش به او داده است قهراً این اشکال مهم برای او باقی می‌ماند که چطور به این وسیله شناخت پیدا می‌شود؟ یک سلسله صور و مفاهیم از بیرون آمده است و ذهن یک چیزهایی از خودش آورده و به آن اضافه کرده است. شما می‌گویید شناخت عبارت از مجموع این ماده و صورت است. یک چیزی که ذهن از خودش ساخته است چطور می‌تواند ملاک شناخت بیرون باشد و حال آنکه هیچ رابطه‌ای با بیرون ندارد؟ آنچه با بیرون رابطه دارد فقط ماده شناخت است نه خود شناخت که حاصل ترکیب ماده شناخت و صورت شناخت است و حال آنکه در معنی و مفهوم شناخت یک نوع وحدت میان شناخت خارج اخذ شده است. یعنی اگر میان آنچه که شناخت نامیده می‌شود و آنچه که عالم بیرون نامیده می‌شود بیگانگی باشد دیگر شناخت نمی‌تواند شناخت باشد». (همان، ۱۴۰۷: ۲۷۵-۲۷۴)

کانت «شناخت را ترکیبی از آنچه که از بیرون می‌آید و آنچه که ذهن خودش قبلاً به طور فطری و ذاتی دارد به شمار آورد، ولی افتاد در یک ایده آلیسمی که اصلاً بیرون آمدن هم ندارد». (همان، ۱۴۰۶: ۳۵۱)

۴- ماهیت علم و شناخت، کاشفیت و حکایتگری از خارج است. علم، کاشفیت از

خارج را در تضمن دارد. بدون کاشفیت، شناختی در کار نیست. ادراکات فطری و مقولات کانت از آنجا که محصول ذاتی ذهن هستند، نمی‌توانند ویژگی کاشفیت را داشته باشند و بر این اساس نمی‌توانند واقع نما باشند: «پیوسته علم با خاصه کاشفیت خود دستگیر می‌شود نه بی‌خاصه، و گرنه علم نخواهد بود.» (همان، ۱۳۸۳: ۸۹) «علم دارای خاصه کاشفیت از خارج است، بلکه علم عین کشف از خارج است و ممکن نیست علم باشد و صفت کشف نباشد، یا علم و کشف باشد واقع مکشوف وجود نداشته باشد، و اگر فرض شود واقع مکشوف وجود ندارد، کاشفیت وجود ندارد و اگر کاشفیت وجود ندارد پس علم وجود ندارد.» (همان)

«به هر حال این بحثی بود درباره مشکل شناخت که تا حکایت از خارج نباشد معرفت نیست. یک چیزی که من پیش خودم ساخته‌ام نمی‌تواند علم و معرفت باشد. علم و معرفت و آگاهی یعنی علم من به اشیای خارج، معرفت من نسبت به اشیای خارج، آگاهی من از اشیای خارج، از چیزهایی که هم‌اکنون مربوط به ذهن است و رابطه‌ای با خارج ندارد که علم و معرفت درست نمی‌شود.» (همان، ۱۴۰۶: ۹۴)

ب- شکاکیت (Scepticism)

از نظر کانت در شناخت انسان نسبت به خارج و اشیا، مواد ذهنی و اقتضائات ذهنی دخالت می‌کنند، یعنی مقولاتی که محصول صرف ذهن هستند در امر شناسایی وارد می‌شوند و در هویت محصول نهایی حضور دارند. همین فرایند سبب آن می‌شود که عالم و فاعل شناسا در احکام خود نسبت به خارج دچار تردید و شک گردد، مبنی بر اینکه آیا واقعاً آنچه که مدرک است و معلوم، همان اشیای خارجی و اوصاف آنهاست یا غیر از این است و تردید در این که چقدر از علم ما واقعیت مورد درک را نشان می‌دهد: از نظر کانت «در امور طبیعی، انسان تنها قادر است عوارض و ظواهر (فنون‌ها) را که به حس درمی‌آیند ادراک کند و از ادراک ذوات (نومن‌ها) که مظهر عوارض و ظواهرند عاجز است. در مورد ظواهر هم ذهن انسان به واسطه خاصیت‌های مخصوص خود، صورت‌ها و شکل‌های مخصوص به آنها می‌دهد که هرگز نمی‌توان مطمئن شد در واقع و نفس الامر هم به همین شکل و صورت که در ذهن ظاهر می‌شوند هستند یا نه؟» (همان، ۱۳۸۳: ۱۹۰-۱۸۸) «مسلک قدماسلک جزم و یقین است اما مسلک کانت مسلک شک است. قدما در مبحث وجود ذهنی اصرار و پافشاری می‌کردند که ماهیت اشیا به همان نحو که در خارج هستند

در ذهن وجود پیدا می‌کنند اما کانت می‌گوید هرچه ما ادراک می‌کنیم به نحوی است که ذهن ما اقتضا دارد، آیا واقع هم همین طور است یا نیست، نمی‌دانیم. کانت در نقادیه‌های خود به جایی می‌رسد که جریان قاعده‌علیت و معلولیت را در عالم خارج مورد تردید قرار می‌دهد. (همان: ۱۹۲-۱۹۱) «خود کانت هم از سوفسطایی بودن و از پیروی شکاکان احتراز دارد، در صورتی که فرض کانت حداقل منتهی به مسلک شک می‌شود». (همان: ۱۹۱) «کانت فیلسوف شهیر آلمانی با آنکه از اینکه شکاک یا سوفسطایی خوانده شود بیزار می‌جوید و خود را نقاد عقل و فهم انسان می‌خواند، بالاخره پس از نقادیه‌های زیاد، ادله جدیدی (در خصوص طبیعیات) بر له شکاکان می‌آورد. مکتب کزیتی سیستم وی یک شکل جدید از اشکال مختلف و متنوع سپتی سیم است». (همان: ۱۷۶)

ج- نسبییت (Relativism)

نظریه کانت مستلزم پذیرش نظریه نسبی‌گرایی نوعی و انسانی است. بدین معنا که از نظر وی انسانها نسبت به ساختار و اقتضای ذاتی ذهن و دستگاه ادراکی خود و در ظرف ادراکات فطری و ذاتی خود به درک جهان نایل می‌شوند. ادراک نوع انسان نسبت به انواع دیگر بواسطه ساختمان ذاتی ذهن او متفاوت خواهد بود. و اساساً ممکن است که انواع هوشمند دیگری باشند که واقعیات نسبت به دستگاه ادراکی و اقتضای ذاتی اذهان آنها متفاوت جلوه کند: «کانت معتقد است که ذهن فطرتاً یک معانی قبلی (از قبیل زمان و مکان) از خود دارد که در خارج نیستند و هرچه را ادراک می‌کند در ظرف آن معانی و در قالب آنها ادراک می‌کند. پس نتیجه می‌گیرد همیشه بین شی بنفسه و شی برای ما اختلاف است ... کانت از راهی وارد شده که نتیجه‌اش اختلاف بین شی بنفسه و شی برای ما است ولی شی برای ما نسبت به اشخاص فرق نمی‌کند [بلکه نسبت به نوع فرق می‌کند] ولی مادین از راهی وارد شده‌اند که بین شی بنفسه و شی برای هرکس جدا جدا فرق پیدا می‌شود». (همان: ۲۱۱-۲۱۰)

د- سوژکتیویسم (Subjectivism)

با نگاهی به آرای مطهری می‌توان به نظریه‌ای با عنوان «سوژکتیویسم» دست یافت. سوژکتیویسم مورد نظر این متفکر نظریه‌ای است که می‌تواند اقسام و گونه‌های متعددی، بر اساس نوع و سنخ و شدت و ضعف فعالیت، بازیگری و دخالت فاعل شناسا، داشته

باشد. توضیح اینکه مطه‌ری در آثار خود از دخالت و تصرف فاعل شناسا در متعلق شناسایی یا عالم در معلوم خود سخن می‌گوید و این تاثیر و بازیگری در شکل‌گیری ادراک را به گونه‌ای گسترده و عام یعنی هم در نزد خود و هم در آرای فلاسفه به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد. و این خود نشان از این دارد که این آرا بر اساس دیدگاهی خاص مطرح شده‌اند و امکان ارائه نظریه‌ای واحد و فراگیر برای پوشش دادن به مجموعه دیدگاهها فراهم است و این نظریه فراگیر همان نظریه سوژکتیویسم است.

کانت و مساله سوژکتیویسم غیررنالیستی

از آنجا که کانت به یک سلسله ادراکات فطری و سرمایه‌های معرفتی در دستگاه ادراکی که همان مقولات باشد، باور دارد، به گونه‌ای که فرایند ادراک و خود معلوم را تحت تاثیر قرار می‌دهد و در حصول و ظهور آن دخالت می‌کند، از اینرو باید وی را نیز در ذیل سوژکتیویسم فهم کرد و معتقد بدان دانست. اما پرسش مهمتر آن است که وی به کدامین قسم از سوژکتیویسم باور دارد و دیدگاه او به کدام قسم از اقسام رنالیستی و غیررنالیستی آن منتهی می‌شود؟

از نظر مطه‌ری کانت جزو متفکرانی است که به تاثیر حداکثری دستگاه ادراکی در کیفیت ظهور و انکشاف اشیا باور دارد (همان: ۱۷۶). و از اینرو به سوژکتیویسم غیررنالیستی باور خواهد داشت. دلیل و مبنای باور به غیررنالیستی بودن سوژکتیویسم کانت، تفسیری از فلسفه کانت است که از طرف مطه‌ری چنین بیان می‌شود: «معلوم را تشبیه می‌کنیم به غذایی که باید به بدن برسد و بدل ما تحلیل شود. برای این مقصود باید مواد خوراکی داخل معده شود، آنگاه باید معده و اعضای دیگر هاضمه شیریهایی از خود بر آنها ضمیمه کنند تا خوراکی‌ها غذا شود. پس خوراکی‌ها به منزله احساساتند و شیریه‌ها حکم زمان و مکان را دارند. این مقدار که گفته شد درباره وجدانیات یا تصورات اولیه‌ای که ما از اشیا (عوارض و ظواهر) داریم، اما هنگامی که بخواهیم آن اشیا را موضوع احکام قرار داده تحت کلیات درآوریم و قوانین علمی و کلی بسازیم یک عده معقولات دیگر که آنها نیز مخلوق ذهن هستند و از حس به دست نیامده‌اند، دخالت می‌کنند و صورت کلی و قانون علمی به آنها می‌دهند. این قوانین که همه معلومات بالاخره ناچار تحت این قوانین

درمی آیند صرفاً مخلوق خود ذهن است، ممکن است در واقع و نفس الامر قوانین دیگری بر اشیا حکومت کند». (همان: ۳۲۹) بر این اساس ارزش و واقع‌نمایی ادراکات مخدوش خواهد شد.

لازمه دیدگاه مطهری آن است که تمام شکاکان، نسبی‌گرایان، مادیون و نیز کانت را باید جزو سوپژکتیویست‌های غیررنالیستی دانست، چرا که همه به تصرف حداکثری فاعل شناسا در امر ادراک باور دارند: «مادیین نیز عین همین تشبیه کانت [غذا و معده] را تکرار کردند، تنها اختلاف نظر در نوع شیریهایی است که ذهن از خود ضمیمه می‌کند. به عقیده کانت آن شیریه‌ها عبارت است از مفهومات قبلی ذهن و به عقیده مادیین عبارت است از نوع تاثیر مخصوص سلسله عصبی». (همان: ۲۱۱)

نتیجه‌گیری

معرفت‌شناسی کانت براساس مبنا و اصولی قرار گرفته است که دشواری‌های چندی را به بار می‌آورد. مبنایی‌ترین اصل کانتی در معرفت‌شناسی اش نظریه فطرت اوست و به دنبال آن پذیرش اصولی چند در حوزه راه حصول علم، حدود و ارزش شناخت قرار دارد. مجموعه این مبانی و اصول، کانت را در معرض انتقاداتی در حوزه ماهیت نفس، ماهیت ذهن، فعالیت‌های ذهن، ایده الیسم، شکاکیت، نسبیت و سوپژکتیویسم قرار خواهد داد.

منابع

۱. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۳، ۲، ۱، تهران، حکمت، به ترتیب: چاپ دوم، ۱۴۰۴، چاپ اول ۱۴۰۶، چاپ اول ۱۴۰۷.
۲. مطهری، مرتضی، فطرت، تهران، صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۶ (اصول فلسفه و روش رنالیسم)، تهران، صدرا، چاپ دهم، ۱۳۸۳.
۴. نصری، عبدالله، حاصل عمر، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲.